صدای بی‌صدا

آخرین سفر مهدی با پرایدش

مهدی ۵۵ساله است. نه بازنشسته‌ای با حقوق ماهانه، نه صاحب مغازه‌ای کوچک، نه دلال زمین یا طلافروش. مهدی فقط یک راننده ساده است. مردی که ۲۰ سال است پشت فرمان نشسته، بی‌آنکه در شهر دیده شود. از آن آدم‌هایی که در روز صد بار از کنارت رد می‌شوند، بی‌آنکه اسم‌شان را بدانی، یا چهره‌شان یادت بماند. اما درست همین آدم‌ها هستند که شهر را می‌چرخانند. مهدی، یکی از آنها بود.

او صاحب یک پراید سفید مدل ۸۹ بود؛ نه به‌دردبخور برای مسافرکشی اینترنتی، نه آن‌قدر نو که کسی حسرتش را بخورد. اما برای خودش، حکم خانه دوم را داشت. همان ماشینی که با هزار سختی خریده بود؛ با قرض، با قسط، با فروش طلای همسرش و چک‌های عقب‌افتاده. هر روز صبح زود، پیش از طلوع، از خانه بیرون می‌رفت و تا نیمه‌شب در کوچه‌پس‌کوچه‌های تهران، مسافر می‌زد.

نه از مسیر خسته می‌شد، نه از بوق‌ها و شلوغی‌ها. چون می‌دانست هر تومانی که درمی‌آورد، چراغ خانه‌اش را روشن نگه می‌دارد. سه بچه دارد. یکی‌شان تازه کنکور داده، یکی کلاس هفتم است، و سومی هنوز مدرسه نمی‌رود. همسرش خانه‌دار است. زندگی‌شان ساده است اما بی‌منت. تا همین تیرماه، نان‌شان از چرخ‌های همان پراید درمی‌آمد تا اینکه جنگ آمد و کشت و برد و خراب کرد... .

درست از بیست‌وسوم خرداد، روزی که ایران هدف حمله مستقیم قرار گرفت، تهران دیگر شهر سابق نبود. موشک‌ها و پهپادها شبانه در آسمان می‌چرخیدند، و انفجارها مثل تپش نامنظم قلب، هر چند ساعت یک بار می‌آمدند. آن روز، مهدی ماشینش را گوشه‌ای از خیابان مقابل زندان اوین پارک کرده بود. در خیابان پشت زندان اوین، روز دوم تیر، دوشنبه.... . خودش برای کاری شخصی از خودرو دور شده بود. ماشین خاموش بود، چراغ‌ها هم، اما هنوز داغِ گرمای موتور روی کاپوت بود.

صدای انفجاری ناگهانی آمد. آن‌قدر مهیب که صدای شیشه‌هایی که فروریختند، حتی شنیده نشد. دود بلند شد، مردم جیغ کشیدند، و مهدی دوید. با پاهایی لرزان، با دستانی که حتی نمی‌دانست کجای بدنش هستند. صحنه‌ای که دید، بعدها در خواب هم رهایش نکرد.

پرایدش نبود، یعنی چیزی از آن نمانده بود. انگار اصلا هیچ وقت وجود نداشته. بدنه متلاشی شده بود. صندلی‌ها درهم فرورفته، شیشه‌ها تکه‌تکه روی زمین، لاستیک‌ها پودر شده. درِ سمت راننده، که همیشه مهدی آرام بازش می‌کرد، حالا روی جدول پرت شده بود. هیچ‌کس کشته نشده بود، خدا را شکر. اما پراید، سرمایه زندگی مهدی، همان‌جا، در سکوت و شعله و دود از بین رفته بود. مهدی آن روز هیچ نگفت. فقط نشست کنار جدول و به ماشین نگاه کرد. مثل کسی که عزیزی را از دست داده، اما هنوز بهت‌زده است. مردم اطرافش بودند، اما انگار هیچ‌کس نبود. صدای آژیر می‌آمد، اما او نمی‌شنید. ذهنش فقط یک چیز را تکرار می‌کرد: «تموم شد... تموم شد...». چند روز بعد، رفت اداره بیمه. گفتند بیمه بدنه نداری. گفت بله، نداشتم. یعنی اصلا پولی نمانده بود که بیمه کند. رفت شهرداری، گفتند پرونده‌سازی کن. رفت فرمانداری، گفتند برو دادگستری. عکس‌ها را نشان داد، گفتند باید ثابت کنی خسارت مستقیم جنگ بوده. گفت: «چطور ثابت کنم؟ مگه جنگ، قبض می‌ده؟». حالا دو هفته گذشته. مهدی خانه‌نشین است. یک مرد ۵۵ساله که یک عمر کار کرده، حالا نشسته روی پله حیاط، چای سردش را هم نمی‌نوشد. بچه‌ها فکر می‌کنند بابا مریض شده. زن مهدی چیزی نمی‌گوید، فقط شب‌ها بی‌صدا گریه می‌کند. خود مهدی هم دیگر حرف نمی‌زند. نه از گرانی، نه از پراید، نه از انفجار. فقط نگاه می‌کند. به حیاط، به آسمان، به هیچ‌کجا. نه بیمه‌ای هست و هنوز خبری از حمایت دولتی هم نیست. وسایلی در ماشین بوده که از دست رفته و دیگر نمی‌تواند حتی بودنش را اثبات کند. او می‌گوید: پول‌هایی که کار کرده بودم، حداقل دو میلیون بود و گردنبند طلای زنم که پاره شده بود و گرفته بودم برای تعمیرات به بازار ببرم و خوردیم به جنگ... . نه ماشین جایگزینی، نه پول نقد. پراید مهدی، تمام سرمایه‌اش بود. حالا هیچ ندارد. حتی نمی‌داند چطور نان فردا را باید تأمین کند. فقط مانده یک شماره کارت، و چند تا عکس سوخته.

حالا ما هستیم. ما که شاید جنگ ماشین‌مان را نبرده باشد. ما که شاید هنوز سر کار می‌رویم. ما که هنوز موتور ماشین‌مان داغ می‌شود، و دل‌مان گرم. بیایید به مهدی کمک کنیم. نه برای خرید یک پراید. برای بازسازی یک زندگی. برای اینکه مردی در ۵۵سالگی، غرورش را قورت ندهد برای یک تومان پول. برای اینکه بچه‌هایش باور کنند بابا هنوز قهرمان است.

هر تومان، یک آجر است در ساختن دوباره امید. بگذار نگذاریم مهدی در این جنگ تنها بماند. بیایید کنار هم، دوباره یک پراید بسازیم. دوباره یک زندگی. در صورت تمایل مبالغ اهدایی خود را به شماره کارت ۵۰۴۱۷۲۱۲۰۹۴۳۴۷۲۰ بانک رسالت به نام شهرزاد همتی پل‌سنگی واریز کنید.

راه خروج از بن‌بست سینما حذف پروانه ساخت است

ادامه از صفحه ۷

زن بود یا مرد؟

مرد بود. یکی داستان خبرنگار کانادایی است که به ایران می‌آید، بعدا معلوم می‌شود آمده برای گروگان‌هایی که در سفارت کانادا پنهان شده‌اند... بعدا آنها آرگو را ساختند. یکی هم داستان تفنگ‌دار دریایی است که جزء کسانی است که برای حمله طبس آمده‌اند. هشت نفر کشته می‌شوند، یکی اوست. اینها در آریزونا بدون اینکه بدانند، عملیات طبس را تمرین می‌کنند. یکی داستان خود شاه در پاناماست. یک داستان هم درمورد صادق قطب‌زاده است که می‌خواهد کاندیدای ریاست‌جمهوری شود. یک دوست آرژانتینی دارد، یک دوست فرانسوی دارد و با تولیخوس معامله می‌کند که شاه را در هواپیما بگذارید و بیاورید تا بتواند بر پایه آن، رئیس‌جمهور شود. داستان دیگر درباره یک سپهبد ایرانی است که قبل از انقلاب به واشنگتن رفته است، اما نتوانسته هیچ چیزی با خود ببرد. دو افسر ایرانی با نیروهای ویژه آمریکا می‌آیند، یکی اوست. خلاصه هفت داستان بود که به موازات هم پیش می‌روند. اما عملا متوقف شد. کسانی که تحقیق را می‌خواندند، ان‌قلت‌هایی آوردند که انگار، پروژه این است که پروژه تسخیر لانه جاسوسی یا سفارت آمریکا، پروژه روحانیت است برای سرنگون‌کردن دولت لیبرال‌ها و مکلاها... .

بازرگان.

بله، چنین چیزی، قریب به این مضمون. درحالی‌که قصه، راه و روش خود را داشت. بعد هم متوقف شد.

در مرحله تحقیق، متوقف شد؟

خیر، طرح مفصل نوشته شد. بعد هم متوقف شد. دیگر خبری از آن نشد تا آرگو را ساختند. بعد آقای ضرغامی، من را در مراسمی دید و پرسید چه شد؟ گفتم متوقف شد.

چه کسی متوقف کرد؟

در سیمافیلم متوقف شد. مدیریت سیمافیلم عوض شده بود، آقای اسلامی آمده بود. آقای اسلامی خیلی استقبال کرد. اما گفتند همه تحقیقات را دوباره باید با دو نفر بخوانید. آقای سلیمی‌نمین و آقای روح‌الامینی را گذاشتند. آنها گفتند نه، همه را نمی‌شود خواند، خلاصه بگویید. دوباره ۲۰۰ صفحه را خلاصه کردیم. فکر کنید تمام اینها باید خلاصه می‌شد. دوباره مدیریت سیما فیلم عوض شد، آقای معصوم‌زادگان آمدند، گفتند نه. همه خارجی‌ها را دور بریزید، فقط ایران را نگه دارید و بسازید. خلاصه دردسرتان ندهم. پروژه عملا متوقف شد. گفتیم نه. خیلی هم هزینه کردیم.

این تحقیق را چه کردید؟

الان رمان می‌شود. یک فیلم سینمایی از آن درآمد. آن فیلم سینمایی را هم با کمال تبریزی... .

که او هم از بالا روندگان است.

بله، وارد به قضیه بود. به قول امروزی‌ها، اسپین‌آف آن سریال، قصه جانبی داشت که سینمایی کردم. فیلم سینمایی خیلی عجیب‌وغریب و جالبی است. نمی‌توانم تعریف کنم برای اینکه دزد زیاد است.

مقداری درباره اقتباس حرف زدیم. ولی درمورد شخصیت‌های معاصر، درباره شخصیت‌های معاصر فرهنگی‌مان، شاعران، تک و توک کارهایی شده، خوب یا بد. مانند پروین اعتصامی، فروغ یا کاری که خودتان درمورد شمس و مولانا کردید. چرا فیلم‌نامه‌نویسان و فیلم‌سازها خیلی سراغ اینها نمی‌روند؟ به هر حال این‌همه چهره وجود دارد. از مصدق تا کسانی دیگر که فهرستی طولانی دارند.

مصدق را چطور می‌شود ساخت؟ شما بگویید.

من که متوجه هستم، خیلی‌ها هم متوجه هستند. درباره این ممیزی گسترده‌تری که آن بالا وجود دارد بگویید. از اساس، ایده ممیزی می‌شود، نه روی کاغذ یا جای دیگر. در ذهن شما ممیزی می‌شود... .

کاملا درست است.

خودتان می‌گویید که مصدق نمی‌شود.

بله، چون از قرائت رسمی خبر دارید. در رمان ۱۹۸۴ اورول، یکی از کارمندان پروپاگاندای حزب، می‌گوید حزب دنبال قدرت است. به خاطر خود قدرت، دنبال قدرت است. بعد می‌گوید درمورد رابطه شهروند و قدرت، باید به او رنج تحمیل کنید. اگر نفهمد که شما اراده خودتان را به او تحمیل می‌کنید، بنابراین تصور خواهد کرد که بنا بر اراده خودش تصمیم‌هایی می‌گیرد. می‌گوید بزرگ‌ترین هدف قدرت، ایجاد درد و تحقیر است. قدرت، چنین کاری با ما می‌کند. یعنی وقتی می‌فهمید نمی‌توانید کاری کنید، دست‌تان را بالا می‌برید. اینکه سینمای زیرزمینی به‌هرحال به‌نوعی گسترش پیدا می‌کند، در شریف‌ترین حالت این است که می‌خواهید از دام قرائت رسمی فرار کنید و تسلیم آن پروپاگاندا نشوید؛ بنابراین سینمای زیرزمینی به‌نوعی مقاومت می‌کند علیه قرائت رسمی. به نظرم این پروژه‌هایی که می‌فرمایید، از آن دست پروژه‌هایی است که نیازمند سرمایه‌گذاری است.

عکس: سهند تاکی، شرق

وقتی به مصدق فکر می‌کنید، پیشاپیش می‌دانید که هیچ رستمی را نمی‌توانید در بین تهیه‌کنندگان پیدا کنید که بیاید و این کار را انجام دهد. بگوید مصدق را می‌سازم، در حالی که مصدقی می‌سازم که با قرائت رسمی، ممکن است فاصله داشته باشد. یا مثلا فروغ فرخزاد را جوری می‌سازم که فکر می‌کنم درست است. بعضی‌ها که اصلا اسم‌شان نباید طرح شود. همان اسم‌شان کافی است که اصلا همه درها بسته شود. عین همین چیز را با خانم بنی‌اعتماد، در پروژه توران میرهادی داشتیم. یک سال کار کردیم، فیلم‌نامه‌اش هم درآمد. اولین چالش این بود که حجاب را چه کنیم؟ این باید زنده ساخته شود و فکر کنید که برای قبل از جنبش مهساست. دهه ۱۳۰۰ را چطور می‌خواهید تصویر کنید؟ مثلا تاسیان! البته هیچ‌کدام از اینها را ندیدم، کلاه بگذارید یا چه کار کنید؟ کاری که آقای نیک‌نژاد کرد در پاییز صحرا؛ آن موقع در تئاتر هم این‌طور بود. در تئاتر آمدند، زدند و تئاترها را به این بهانه بستند که زن با موی خودش ظاهر می‌شود؛ در حالی که پروک بود. اگر این قضیه، همان موقع حل‌وفصل می‌شد، وقتی می‌گوییم فقه شیعه، فقه پویاست، پویایی همین است. یعنی اگر شطرنج ممنوع است، شما بازش کنید.

بله، کاملا درست است. به‌هرحال، به‌هرصورت، دیر یا زود، این بحث حجاب هم باید حل شود.

بله، حل می‌شود. از اواخر دهه ۷۰ و دهه ۸۰، از موقعی که سیف‌اله آمد، رحمت خدا بر او باد، بحث لغو تصویب فیلم‌نامه که پیش آمد، اولین مخالفانش تهیه‌کنندگان بودند. چون می‌ترسیدند. از همان موقع، بحث اصلی این بود که پروانه ساخت باید لغو شود. یعنی نیازی به پروانه ساخت نداریم. اگر می‌خواهید کنترلی ایجاد کنید، پروانه نمایش را برای همین چیزها گذاشتند. این را در شکل خیلی مستوفا به قول اهل ادب و ادبا، در پیش‌نویس لایحه تشکیل سازمان نظام سینمایی گنجاندیم که گردش کار باید چطور باشد. در شورای پروانه نمایش، چه کسانی باید عضویت داشته باشند؟ بحث دخالت دولت باید چقدر باشد. در عرصه فرهنگ، چه کسی باید افکار عمومی را نمایندگی کند؟ روزها خیلی با مترو سفر می‌کنم یا پیاده راه می‌روم. در تهران، شهرستان‌ها، شهرهای کوچک؛ اخیرا و دو هفته پیش، در سفر بودم. این را در شهرهای کوچک هم می‌بینید. مردم، دختران جوان طبیعتا روسری برداشته‌اند. بدون روسری می‌روند. اصلا چرا این لایحه یا جریان حجاب و عفاف متوقف شد و تبدیل شد به مایه دعوای بین دولت و نهادهای دیگر؟ آقای پزشکیان هم گفته نمی‌توانم اجرا کنم. به‌هرحال الان در این وضعیت کج دار و مریز مانده است. برای اینکه عرف، کار خودش را می‌کند. نمی‌شود به عقب برگشت. راه در سینما چیست؟ راه‌حل چیست؟ این است که آنهایی که دیگر نمی‌خواهند تن دهند و این‌طور فیلم بسازند، یا فیلم زیرزمینی بسازند یا خودشان را عملا از فیلم‌سازی محروم کنند؟ فکر می‌کنم راه‌حل، در لغو سازوکار صدور پروانه ساخت است.

آن کار را می‌شود کرد، به شرطی که تبعاتی نداشته باشد.

بله، همه آنها را باید با هم دید.

آنها هم باید از بین برود. آیا فیلم‌نامه‌ای نوشته‌اید که خیلی دلتان می‌خواهد کار شود ولی نمی‌شود؟

بله! یک فیلم‌نامه دارم که هم مقداری گران و هم عجیب‌وغریب است. اقتباسی از کافکا در کرانه موراکامی است. آن را خیلی دوست دارم. برای اینکه مسائلش را حل‌وفصل کنم، آن جنس فانتزی که موراکامی دارد، برای موراکامی است. برای آنکه آن را مقداری تلطیف و ایرانیزه کنم، از شیخ اشراق، از سهروردی. ولی واقعا هنوز امکان ساختش نیست. آخرین باری که خیزی برداشتم، به آقای فرمان‌آرا دادم، ایشان گفت نه، فعلا نمی‌توانم، این فیلم من نیست.

فکر می‌کردید مست عشق، استقبال عمومی هم داشته باشد؟

خیلی زیاد.

چرا؟

چون درباره شمس و مولانا کنجکاوی وجود دارد. یکی، دو اتفاق هم آن وسط افتاد. اتفاق‌های ناگوار افتاد که مقداری برای اکران، مشکل پیش آورد. اگر آن اتفاق‌ها نمی‌افتاد، به نظرم استقبال بیشتر از این می‌شد.

یعنی روی طیف مخاطبان دیگری غیر از اینها که کمدی می‌بینند، حساب کرده بودید؟ فکر می‌کردید آنها می‌آیند.

بله، کاملا. یک فیلم‌نامه دارم که در دهه ۷۰ نوشته‌ام. اولین نسخه‌اش را در دهه ۷۰ نوشتم، فیلم‌نامه درمورد حافظ است.

حافظ، سعدی، نظامی، اینها کجا هستند؟ ناصرخسرو و این‌همه قصه‌های جذاب.

بله، بعد از مست عشق، گفتند نظامی بسازید. اما گفتند ارشاد گفته است.

ارشاد گفت که درمورد نظامی بسازید؟

بله، آنجا تشکیلاتی دارند درمورد مفاخر ایران.

خبر

۱۷ درصد از کودکان در جهان تحصیل نمی‌کنند

ایسنا: فقر، یکی از مهم‌ترین پیامدهای صنعتی‌شدن در جهان است. این پیامد هم در کشورهای مرکز دیده می‌شود و هم در کشورهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی که متأثر از روند صنعتی‌شدن در کشورهای مرکز هستند. با گذشت زمان، برخی کشورهای مرکز توانستند با اصلاح سیاست‌ها فقر را کاهش دهند، اما کشورهای پیرامونی مانند ایران، آسیب بیشتری از این ناحیه دیدند و هنوز هم موفق به ریشه‌کنی این مسئله نشده‌اند.

از میان حوزه‌های مختلف مؤثر بر وضعیت فقر و نابرابری، مطالعات بسیاری بر نقش کلیدی آموزش و نظام آموزشی در کاهش فقر و به‌ویژه جلوگیری از بین‌نسلی شدن فقر تأکید می‌کنند. جدای از موضوع آموزش و کیفیت آموزشی، مدرسه به‌عنوان یک کانون اجتماعی نیز می‌تواند نقش پررنگی در برنامه‌های حمایت اجتماعی و فقرزدایی داشته باشد. با توجه به این دیدگاه در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، مدرسه به‌عنوان مرکز کانون محله در نظر گرفته شده است و تحقق نقش محوری مدرسه هم‌زمان و در ارتباط با دیگر نهادهای محله مانند مساجد و... به‌عنوان یکی از اهداف عملیاتی سند تحول بند «۷» آمده است.

در سرتاسر جهان، ۲۵۸ میلیون یا ۱۷ درصد از کودکان، نوجوانان و جوانان جهان تحصیل نمی‌کنند. این نسبت در کشورهای در حال توسعه بسیار بیشتر است؛ ۳۱ درصد در جنوب صحرای آفریقا و ۲۱ درصد در آسیای مرکزی در مقابل سه درصد در اروپا و آمریکای شمالی. برای مثال برای دانش‌آموزان ۱۵ساله برزیلی ۷۵ سال طول می‌کشد تا به میانگین نمرات کشورهای ثروتمندتر در ریاضیات و بیش از ۲۶۰ سال طول می‌کشد تا به آنها با نرخ پیشرفت فعلی‌شان در خواندن برسند. در مقابل، در مکزیک ۸۰ درصد از کودکان بومی در پایان دوره ابتدایی به سطوح پایه در خواندن و ریاضی دست نمی‌یابند و نمره بسیار کمتری از میانگین فقر، تقاضا را برای آموزش و تحصیل کاهش می‌دهد و می‌توان این‌طور گفت که ارتباط میان آموزش و فقر ارتباطی دوسویه است: «فقر» هم یکی از «دلایل» و هم یکی از «اثرات» فقدان آموزش است. برای نمونه براساس گزارش سال ۲۰۰۹، معادل ۳۶ درصد جمعیت بنگلادش زیر خط فقر زندگی می‌کنند که دلیل عمده حضور کودکان در بازار کار و ترک تحصیل آنها است. در ایران نیز مطالعه‌ای در سال ۱۴۰۱ انجام شده که نشان می‌دهد حدود ۵۰ درصد از بازماندگی از تحصیل کودکان تعلیم‌پذیر در ایران به طور مستقیم و غیرمستقیم به وضعیت اقتصادی خانوار مرتبط است.

جدول ۵۱۰۵ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- لقب مصطفی کمال‌پاشا، بنیان‌گذار ترکیه نوین- در شیشه نوشابه- سطح چیزی ۲- خوابیده- نکوهش- بهره‌مند و کامیاب ۳- خیس- پرندگانی که اصحاب فیل را دچار عذاب کردند- حداد ۴- متواضع و فروتن- فلاکت و خواری- گروه ورزشی ۵- زمان بی‌آغاز- به یکدیگر ساییده‌شده- آسودگی ۶- از حبوبات- غلام- لکنت زبان ۷- ورزشی رزمی- گازی قابل اشتعال- برتر ۸- سوسن زرد- دوستی و محبت- مخفی- قومی ایرانی ۹- روز بعد- ذرات ریز تشکیل‌دهنده سنگ- حصیر ۱۰- سرگرد قدیم- بی‌کس- رمه ۱۱- برگشتن- زبانه آتش- پاسخ مثبت ۱۲- گاهی همراه تب می‌آید- بزرگان- روستای زادگاه استاد شهریار ۱۳- هدف‌ها- بسیار مرموز و حیله‌گر- بله روسی ۱۴- نامشخص- آفرین فرنگی- نویسنده نمایش‌نامه دایی وانیا ۱۵- خالی نیست- پسر گودرز که در جنگ یازده‌رخ کشته شد- نوعی آیین عزاداری برای اباعبدالله (ع)

عمودی:

۱- فیلمی به کارگردانی الن جی پاکولا و بازی مریل استریپ- از اختراعات ادیسون ۲- لباس سنتی زنان ارمنستان- به کار بستن قانون- پیشوا ۳- حرف ندا- مخزن آب مسافرتی- عددی دورقمی ۴- برقرارکردن ارتباط تلفنی- متناوب- دستور ۵- موسیقی‌دان عصر خسروپرویز- حسرت ۶- پشت سر هم- ماه دهم میلادی- حرف همراهی ۷- سگ در گویش عرب- شهری در خوزستان- به کمک آن می‌توان اجسام سنگین را آسان‌تر جابه‌جا کرد ۸- به نمای نزدیک از اشیا در سینما گویند- گیاه بدون دانه ۹- صاحب‌شدن- پیامبر مدفون در شوش- از قبایل قدیمی عرب ۱۰- پراکندگی- عریان- منسوب به آخرت ۱۱- پدر آذری- غذایی ایرانی و خوشمزه ۱۲- حشره چسبنده- الکل چوب- از تقسیمات شهری ۱۳- به مرحله چاپ و توزیع رسیدن کتاب- شرط‌بندی- جانوری شبیه سمور ۱۴- از طایفه‌های بلوچ ایران- ظاهرشدن- گازی رادیواکتیو ۱۵- نیم‌گرم- از قدیمی‌ترین هنرهای دستی و بومی خوزستان و یزد

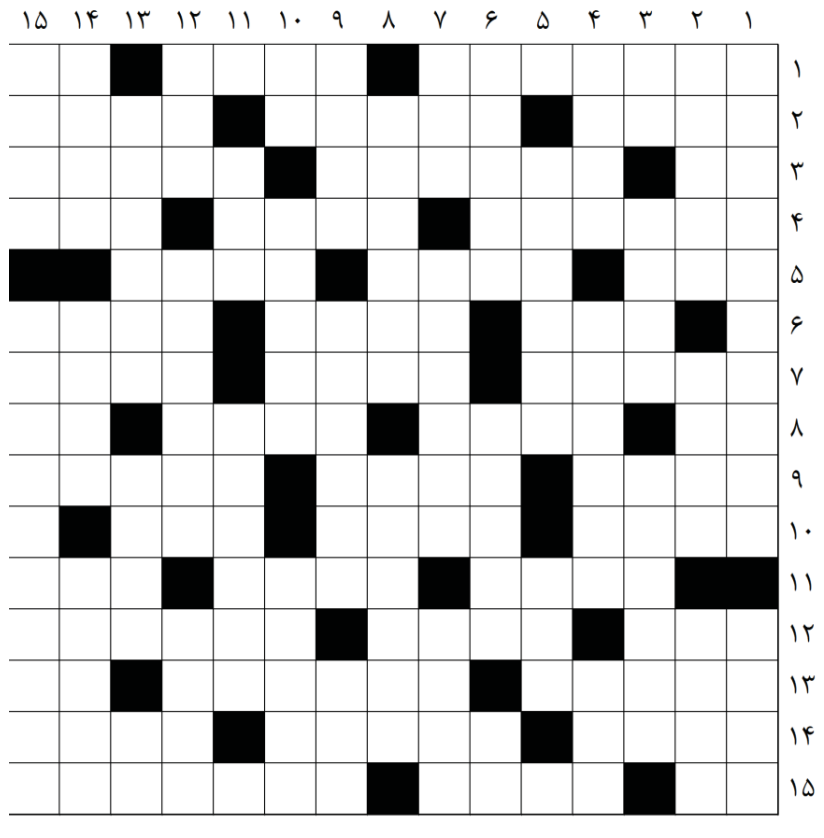

حل سودوکو ۴۱۰۰

۸	۶	۱	۵	۲	۴	۳	۹	۷
۴	۹	۵	۳	۷	۸	۶	۱	۲
۳	۷	۲	۱	۶	۹	۸	۵	۴
۹	۳	۶	۲	۴	۷	۱	۸	۵
۱	۲	۸	۶	۳	۵	۷	۴	۹
۵	۴	۷	۸	۹	۱	۲	۶	۳
۷	۱	۹	۴	۸	۲	۵	۳	۶
۲	۸	۳	۹	۵	۶	۴	۷	۱
۶	۵	۴	۷	۱	۳	۹	۲	۸

۱	۴	۲	۶	۳	۹	۷	۵	۸
۷	۹	۸	۵	۴	۲	۳	۱	۶
۶	۳	۵	۱	۸	۷	۲	۴	۹
۲	۱	۳	۴	۹	۶	۸	۷	۵
۹	۶	۷	۸	۵	۳	۴	۲	۱
۸	۵	۴	۷	۲	۱	۶	۹	۳
۳	۸	۹	۲	۷	۵	۱	۶	۴
۴	۲	۱	۹	۶	۸	۵	۳	۷
۵	۷	۶	۳	۱	۴	۹	۸	۲

حل جدول ۵۱۰۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ف	ی	د	ل	ک	ا	س	ت	ر	و	■	پ	ا	ل	م
۲	ر	ا	ش	■	ا	د	ا	ب	■	ا	ع	ت	ر	ا	ض
۳	س	ر	د	ف	ت	ر	■	ت	م	ش	ک	■	م	ش	ا
۴	■	■	ا	و	ا	ی	ل	■	ط	ر	ا	ر	■	خ	ی
۵	ه	ر	ش	ل	■	س	ی	ا	ل	■	س	و	ج	و	ق
۶	س	و	ه	ا	ن	■	ب	ک	ا	ر	■	ا	و	ر	ه
۷	ت	ز	■	د	ا	د	ر	س	■	ا	ف	ن	د	■	■
۸	ک	ی	پ	■	پ	ر	و	ف	س	و	ر	■	ت	ن	ک
۹	■	■	ی	ک	ل	ا	■	و	ا	ر	ی	ز	■	ا	ا
۱۰	س	ه	ل	ه	■	م	ت	ر	و	■	ب	ن	ب	س	ت
۱۱	ب	ر	ه	ن	ه	■	ت	د	ی	ن	■	ج	ه	ا	د
۱۲	ز	ا	■	ه	ا	د	م	■	ز	ک	ر	ی	ا	■	■
۱۳	ی	س	ر	■	ک	ل	ه	ر	■	ی	ا	ر	م	ن	د
۱۴	ن	ا	ن	ج	ی	ب	■	م	و	س	س	■	ی	و	ن
۱۵	ه	ن	د	ل	■	ر	م	ز	د	ا	و	ی	ن	ج	ی

سودوکو سخت ۴۱۰۱

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

				۸	۲	۹	۶	
۴			۷		۱	۵	۸	
	۷		۶			۴		
							۹	
۶			۲		۸			۱
	۳							
		۱			۶		۷	
	۸	۷	۱		۳			۵
	۶	۵	۸	۴				

سودوکو ساده ۴۱۰۱

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۱		۸		۴			۹
			۲			۸	۶	۳
	۸			۳			۷	
				۴		۷		۶
	۳			۹			۴	
۱		۶		۵				
	۲			۷			۹	
۵	۶	۳			۹			
۴			۵		۳		۸	